

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در مباحث حدیثی مربوط به این مسئله ای که مرحوم شیخ قدس الله نفسه وفاقا لصاحب الشرایع به عنوان جوائز السلطان، درباره جوایز ظلمه مطرح فرمودند، یک مقداری اول متعرض گفتیم اول روایات بشویم بعد.

روایت شماره ۴ خلاصه بحث ما این بود که یعنی خلاصه اش این بود که چون در ذهن بر این بود که روایتی که در باب قبول صله از طرف امام حسن (ع) جوائز منظور، و امام حسین (ع) نسبت به معاویه است، این تنها سندی بود که حدیث صحیح باشد، و عرض کردیم این سند صحیح هم قابل خدشه است، قابل اشکال است. و اگر بخواهیم به لحاظ سندی فعلا بحث بکنیم، هیچ روایتی که سندش کاملا صحیح باشد در این جهت نداریم.

حدیث شماره ۵: و باسناده عن محمد بن علی بن محبوب، محمد بن علی بن محبوب اشعری از بزرگان قم است. کرارا ما متعرض احوال ایشان اجمالا شدیم. ایشان کتابی به نام نوادر المصنف یا نوادر المصنفین، شاید هم مصنف صحیح تر باشد، حالا اسم کتاب هم محل کلام است. عرض کردیم مرحوم شیخ که بغداد آمدند از خراسان، این کتاب را به خط خودشان استنساخ کرده بودند، و همین نسخه بعدها در اختیار ابن ادریس قرار گرفته. ابن ادریس تصریح می کند در بخش مستطرفات اینهایی که از کتاب ابن محبوب نقل می کند از نسخه جدش مرحوم شیخ ابی جعفر طوسی است.

عرض کردیم سابقا کتاب نوادر یا نوادر الحکمه همچین خیلی واضح و واضح نیست بین ما که چه موضوعی بوده است. عرض کردیم مجموعه عناوینی که ما داریم مثلا در کتب خودمان، در کتبی که داریم، و در کتب اهل سنت ایضا، همه را با هم بریزیم، یکی اش کتاب است، له کتاب حالا یا اسم کتاب برده شده یا، له جزء، له نسخه، له کراث، له اصل، له اصول، له مصنفات، له النوادر، له نوادر، با الف و لام و بدون الف و لام. این یک مجموعه عناوینی است که ما در میان له صحیفه، صحیفه هم داریم، بعضی هایش در اهل سنت است، بعضی نوی ما هست، علی ای حال این مجموعه عناوینی است که ما در بخش شناخت نگارش ها داریم و تأثیرگذار هم هست. یعنی که هر کدام معنایش چیست. در بین من تا آنجایی که من دیدم شیخ نوادر بدون الف و لام ندارد شیخ طوسی در فهرست، اما نجاشی دارد. النوادر و نوادر، بعضی از جاها هم در یک نفر دارد، مثلا می گوید النوادر بعد از یک سطر می گوید و نوادر، بدون الف و لام. حالا آیا فرق

اینها چیست و اصولاً نوادر چه سنخ کتابی است؟ یک چیزی همچنین واضح و واضح شاید به ذهن ما، اما این نوادر المصنفین ایشان یا نوادر المصنف ایشان، احتمال می دهیم واقعا مراد همان نادر باشد یعنی غریب یعنی شاذ، چون در خود باز علم الحدیث هم این چند تا تعبیر را دارند. حدیث نادر، حدیث شاذ، حدیث غریب، حدیث منفرد، انفراد به، فرد، این تعابیر را دارند. بعضی ها هم خب طبعا بحث کردند که فرق اینها با همدیگر چیست که طبعا جای آن بحث ها اینجا نیست.

علی ای حال آن که برای خود من تا حالا اجمالا روشن شده، این کتاب نوادر ایشان ظاهراً دیگر نوادر بوده، انصافاً این یکی نوادر بود. احادیث نوادر را جمع آوری کرده، ظاهرش به نظر من این طور است. البته عرض کردم این را کسی ننوشته، این دیگر استظهار شخص خود من است. و خود محمد بن علی بن محبوب را خیلی نجاشی با جلالت شأن نام می برد. اما از این کتاب ایشان مثلاً شیخ کلینی حتی یک حدیث هم نقل نکرده است. این هم چیز غریبی است یعنی واقعا، در پنج جلدی که در باب فروع است، مرحوم شیخ کلینی حتی یک حدیث واحد هم از محمد بن علی بن محبوب ندارد. حالا علتش که نمی دانیم ما عرض کردیم خیلی از مطالب را فعلاً مطرح می کنیم تا آقایان رویش کار بکنند شاید نتایجی پیدا بشود.

عرض کردیم در کل کتاب کافی در سه بخشش اصول و فروع و روضه، یک دانه حدیث در ایمان و کفر هست از محمد بن علی بن محبوب، همان یکی فقط. البته محمد بن علی بن محبوب استاد مباشر ایشان نیست، به واسطه از ایشان نقل می کند. یک واسطه واحد. چرا این کار را ایشان می کند؟ من هم الان نمی دانم. احتمالی که ابتدائاً می دهیم به نظر مرحوم کلینی هم احادیث نادر و شاذ بوده است. احادیث نادری بوده از این جهت. نمی دانیم به هر حال. این قسمت هایی هم که مثل همین موارد که هست، مرحوم شیخ طوسی منفرداً نقل می کند. در بخشهای حدود و دیات و آن قسمت ها گاهی شیخ صدوق هم دارد. یعنی دیگر منفرد منفرد نیست. کافی که کلاً ندارد، اسم محمد بن علی بن محبوب اصلاً ندارد.

س: استاد به دستش رسیده، در اختیارش بوده، شواهدی هست که...

ج: دیگر محمد بن علی بن محبوب را اسمش عنوانش را بیاورید، شیخ قمین فی زماننا. نمی شود بگوییم مرحوم کلینی این کتاب را ندیده. حالا درست است یک روایت از او نقل کرده، لکن جلالت شأن محمد بن علی بن محبوب اجل از این حرف ها است. کاملاً واضح است جلالت قدر ایشان، هیچ شبهه هم ما نداریم در این جهت.

شاید مسلک ایشان این بوده که احادیث شاذ و نادر را یک جا نقل بکنند. شاید از این جهت ایشان نقل نکرده است.

س: اصلا یک عنوان نوادر المصنفین

ج: بله، یک مشکل به نظرم مرحوم نجاشی نوادر المصنفین دارد، در کتاب سرائر نوادر المصنف دارد. به نظرم دو تا عنوان هم هست، یکی نیست. البته من تحقیق خاصی نکردم، هر دو را به چشمم خورده، نمی توانم الان بگویم کدام یکی. اگر نوادر المصنف باشد خب اشکالش بیشتر می شود. یعنی احادیثی که به نظر خود این آقا محمد بن علی بن محبوب نادر بوده، شاذ بوده. ترجمه اش را نگاه بکنید جلالت قدر ایشان جای بحث نیست.

علی ای حال باسناده عن محمد بن علی بن محبوب البته یک بحث دیگر، آوردید آقا کتاب را

س: نوادر المصنف سرائر دارد

ج: سرائر نوادر المصنف دارد. اما نجاشی به نظرم نوادر المصنفین دارد، یا شیخ یا سرائر.

یک بحث دیگر هم اسناد ایشان تا حالا آن بحث اسناد را ما خیلی رویش چیز نمی کنیم. آن هم یک مشکل دارد، چرا آن خالی از مشکل نیست.

علی ای حال کتاب محمد بن علی بن محبوب با جلالت قدر ایشان و وثاقت ایشان، دارای احادیث نادری است و یکی از عجایب کار باز بالاتر، حالا غیر از این که شیخ طوسی منفردا نقل می کند، در مواردی باز خود شیخ طوسی هم نقل نکرده، این هم باز دیگر خیلی عجیب است. مواردی داریم که حتی خود شیخ طوسی هم نقل نکرده است. آن وقت ما از کجا فهمیدیم؟ از این ابن ادریس. ابن ادریس نقل کرده از همین نسخه شیخ طوسی هم هست. حالا اینکه کلینی نقل نکرده، صدوق نقل نکرده جای خودش، خود شیخ طوسی هم نقل نکرده است. این هم خیلی عجیب است. به نظر من این دیگر تعجبش بیشتر است. خود شیخ طوسی هم نقل نکرده بعدها ابن ادریس آورده است.

این حدیثی که آقای خویی در باب خمس در باب هدیه به آن تمسک می کنند از همین کتاب است. منحصر از همین کتاب است. این هم ابن ادریس در سرائر آورده، حالا کلینی و صدوق که نیاورند هیچی، شیخ طوسی هم که این کتاب را خودش به خط خودش استنساخ کرده، ایشان هم نیاورده است. قرن ششم مرحوم ابن ادریس از کتاب نوادر المصنف محمد بن علی بن محبوب آورده است. دیگر باز اعجب این است یعنی عجیب تر باز به نظر ما این نکته است که گاهی خود شیخ طوسی هم نقل نکرده است. که این بیشتر مشکل درست می کند.

به هر حال آقا روایاتی که توش محمد بن علی بن محبوب هست و اول سند واقع شده، لااقل در این اوایل فقه تا سه چهارم فقه، از منفردات شیخ طوسی است. تا اسم محمد بن علی بن محبوب را شنیدید خیالتان راحت باشد که ایشان محمد بن علی بن از منفردات شیخ است، بعد در حدود و دیات و اینها صدوق هم دارد. بعضی از روایات از محمد بن علی بن محبوب مرحوم صدوق هم دارد. در این اوایل فقه ندارد.

عرض کردیم وضع ایشان. در این کتاب مستطاب عوالی اللثالی با سند چند تا سند می آورد. متأسفانه ایشان چند تا هم می آورد، چند تا سند می رساند مرحوم کلینی، بعد می گوید عن محمد بن محمد بن محبوب. دیگر آن خیلی عجیب است. اولاً محمد بن محمد که اصلاً نداریم، اصلاً وجود خارجی ندارد. کلینی عرض کردم از محمد بن علی بن محبوب نقل نمی کند. دیگر آن چیزهایی هم که ایشان نقل کرده از کتاب تهذیب است. حواس ایشان پرت بوده به کلینی نسبت داده است.

علی ای حال کیف ما کان و باسناده عن محمد، دیگر وارد آن بحث عوالی نشویم چون آن خیلی مشکلاتش زیاد است، فوق العاده زیاد است.

عن علی بن سندی، ما علی بن سندی در روایات داریم. علی بن اسماعیل هم در روایات داریم. عرض کردم ما یک مشکلی داریم این مشکل را می گویم یکی دو سال است ما ملتفت شدیم، مشایخ قم خیلی شناخته شده نیستند پیش ما. ما هم می به مشایخ قم حمله می کنیم می گویم مجهول مجهول، ظاهراً باید به خودمان حمله بکنیم به جای اینکه به مشایخ قم حمله بکنیم. ظاهرش این است که مشایخ قم شناخته شده نیستند. چون عده ای از ایشان تألیفات نداشتند. طبعاً نه نجاشی متعرض شده نه شیخ. نجاشی هم متعرض رجال نشده، شیخ هم که متعرض رجال شده همین کتبی که در دسترسش بوده است. عده ای از مشایخ قم را ذکر کرده اما نه آن استیفاء. این علی بن سندی از آن مشایخ قمی است که ما متأسفانه خیلی شناسایی کامل از او نداریم.

یک مقداری راجع به این مشایخ می شود گفت از کتاب کشی شاید بشود استفاده کرد. چون ایشان طرف خراسان نوشته. این بد نیست آن هم زیاد نیست متأسفانه آن هم زیاد نیست. اما بد نیست.

س: آن هم که گفتید غلط زیاد دارد دیگر

ج: بله خب، ماجای درستش را می گویم

س: خب نمی شود روی آن هم حساب باز کرد.

ج: چرا می شود، جاهای درستش دارد، خب همه اش که غلط صد در صد که نیست که.

دقت فرمودید؟ در اینجا دقت کنید، اولاً علی بن اسماعیل ما یک علی بن اسماعیل معروف داریم که شیخ در اول کتاب نکاح ابتدا به اسمش می کند. در کتاب نکاح در روایاتش، نه اول کتاب. این علی بن اسماعیل نوه میثم تمار است. علی بن اسماعیل بن شعیب بن میثم تمار. عرض کردم کلمه میثم را که اسم خود شخص است، میثم بخوانید به کسر میم. مثلاً میثم بن فلان بحرانی، مرحوم محقق بزرگوار، آن را میثم بخوانید، معتقدند آن میثم که جزو اصحاب امیر المومنین (ع) است او به کسر میم است، میثم، بقیه به فتح میم هستند، میثم. نسبت به ایشان هم میثم است. و توضیحاتش یک وقتی عرض کردم البته اینها بیشتر رجالی هستند، بحث هایش رجال است. ما از خاندان میثمی ها عدد تقریباً شاید الان در ذهنم دوازده تا یا پانزده تا از مجموعه روات و مولفین داریم. اشکال مختلف بر می گردند به میثم تمار رحمه الله. یکی هم علی بن اسماعیل است. معظم عده ای از آنها هم متکلمند، بیشتر کتاب در کلام دارند خاندان میثمی ها. یک علی بن اسماعیل میثمی داریم، این همانی است که در نکاح کتاب دارد و شیخ از ایشان نقل می کند. نجاشی هم کتاب نکاح را اسم نبرده است. کتاب امامت و کلام از او اسم برده است. این ثقة است و جلیل است. این درش بحثی نیست.

یک علی بن اسماعیل دیگر داریم. آن علی بن اسماعیل میثمی احتمالاً یا کوفه بوده یا بغداد بوده، یک علی بن اسماعیل در قم داریم. این اشاعره قم است. این دو تا با هم اشتباه نشود. چون متأسفانه آقای خویی در اینجا یک علی بن اسماعیل بن شعیب دارد، شعیب را هم اسم بردند در ذیل عنوان علی بن سندی. اصلاً او نباید با این اشتباه شود. او اصلاً جزو مشایخ قم نیست کلاً. دیگر چون ما بنا نداریم که خیلی رجال وارد بشویم.

این علی بن اسماعیل، این از علمای قم است و از مشایخ قم است که عادتاً معلومات ما از ایشان کم است. آنچه که الان ما داریم، کلامی است که کشی از نصر بن صواح نقل می کند یا صباح، استاد خودش. او می گوید علی بن اسماعیل با علی بن سندی یکی است و کان ثقة. توثیق هم می کند. توثیقی که ما از علی بن سندی داریم مال ایشان است. ما علی بن سندی را متأسفانه نداریم. چون عرض کردم سه محور در محور روایات داریم بد نیست وجود ایشان در محور روایات خوب است. در محور رجال فقط در کشی دارد که ایشان علی بن اسماعیل است. و در محور فهارس هم نداریم، چون ایشان کتابی ندارد. به نام علی بن سندی، آقای خویی هم فرمودند که لا اعتداد به کلام نصر بن، چون نصر بن صباح تضعیف هم شده است. نصر بن صباح یک کتاب در رجال دارد. متأسفانه این مصادراً اگر به ما می رسید خیلی مفید بود. یعنی این کتاب رجالی است به خلاف مثلاً نجاشی که فهرستی است. و مجموعه نقل هایی که در کشی از این شده خوب

است انصافا. البته خود ایشان نوشته کان من اهل الارتفاع، از غلات بوده، خود نصر بن صباح از غلات حساب می شده است. خوب است اگر کتاب کشی هم این قسمت هایش را جدا بکنند. افادات نصر بن صباح را جدا بکنند و روایاتش را یک کتاب در می آید، خودش یک جزوه در می آید خیلی خوب است. تفکیک بکنند کتاب کشی را به لحاظ مصادرش و به لحاظ کسانی که صاحب قولند، خیلی نافع است. کتاب کشی به این وسیله تقریبا احیاء می شود.

علی ای حال کیف ما کان حرف نصر بن صباح این است. آقای خویی هی بحث می کنند، اولاً ایشان اسم علی بن اسماعیل را شعیب بردند، این ربطی به او ندارد. شاید از سهو القلم باشد. آن ربطی به علی بن، اصلاً علی بن اسماعیل بن شعیب نوه میثم تمار است، از خاندان میثم تمار است. این اصلاً از خاندان میثم تمار نیست و این در قم است و از مشایخ قم است.

آن که ما بعد از تأملات زیاد رسیدیم حق با همین آقای نصر بن صباح است. می گوید اسماعیل کان یلقب بالسندی، یعنی حالا ممکن است خیلی سبزه بوده به او سندی می گفتند، مثلاً من باب مثال. این علی بن سندی در حقیقت علی بن اسماعیل بن عیسی اشعری است، پسر عموی احمد اشعری. آن احمد بن محمد بن عیسی، جدشان هر دو عیسی است. این علی بن اسماعیل بن عیسی. حالا جناب آقای نصر بن صباح هم توضیح کافی نداده، حالا این توضیح را من عرض می کنم و آقایان دیگر هم که اینجا هستند.

آن که ما خودم بررسی کردم عرض می کنم انصافاً به ذهن ما رسیده که نه حالا به خاطر خودمان در قم هستیم و مشایخ قم را باید احترام بکنیم، انصافاً این قسمت از مباحث ما ظلم شده انصافاً حقیقتاً این مشایخ قم حالا مشایخ صدوق هستند، غیرش هستند، مشایخ ابن قولویه است، ظاهراً ابن قولویه کتاب را در قم نوشته، الان ما عده زیادی از مشایخ ابن قولویه را نمی شناسیم. این هم نکته اش همان است. پس یک نکته کلی ما داریم که این باید یک بابی در رجال ما باز شود. در تراجم ما باز شود. و عرض کردیم یکی از بابهای اساسی این کار همین تاریخ قم مرحوم ابن بابویه است، حسن بن محمد بن بابویه. این اگر به ما برسد خیلی چون فصل شانزدهم در علمای قم است، این کتاب. متأسفانه فصل شانزدهم به ما نرسیده اصلاً کلاً فصل شانزدهم این کتاب به ما نرسیده است. اگر این فصل شانزدهم برسد به نظر من خیلی مجاهیل، جهل ما راجع به مشایخ قم برداشته می شود. یکی هم همین علی بن سندی است. باز خدا پدرش را بیامزد که این نصر بن صباح گفت که این آقا علی بن اسماعیل بن عیسی است. درست است حرف ایشان هم درست است.

و تا آن جایی که ما بررسی کردیم اینها مجموعاً چهار تا برادرند که در جهت علم هستند. یکی سعد بن اسماعیل، این را نجاشی اسم برده، در اینها در این چهار تا برادر، اسم سعد بن اسماعیل برده شده چون صاحب کتاب هم هست و جلیل القدر هم بوده. مرحوم نجاشی

دارد سعد بن اسماعیل بن عیسی اشعری قمی. دومی علی بن اسماعیل است که همین علی بن سندی باشد، چون یک مقداری مشایخ قم تشخیص داده نشده من عمداً یک مقداری می گویم البته گفتم تفصیلش و خصوصیات و اسماء و اینها و آدرس هایش در جای دیگر. برادر سومی دارد به نام محمد بن اسماعیل با محمد بن سندی، به او هم محمد بن سندی می گویند. او هم برادر سوم اینها است. یک برادر چهارمی دارد چون این برادر چهارم البته در نسخه معجم خودم این دو تا را نوشتم، محمد و علی، اینها بعدها پیدا کردیم گفت با علم یقول، صالح بن سندی، این صالح بن سندی هم برادر اینهاست. اینها مجموعاً چهار برادر هستند. اگر بخواهیم ترتیب مقاماتش را بگذاریم به همین ترتیبی است که من اسم بردم. اشهرشان و اعرفشان سعد است. بعدش علی است، بعدش هم محمد است، بعدش هم صالح است. این از همه شان کم نام تر و گمنام تر است صالح، صالح بن سندی. جزو روات از کتاب یونس است. صالح بن سندی همین است برادر همین آقا است.

اینها مجموعاً تا گفت با جفر و استعلام و توانستیم اینها را جمع و جور بکنیم، چون در این کتب نیامده عرض می کنیم. اینها چهار تا برادرند همه از اشاعره قم هستند. و سعد که خب توثیق شده نجاشی خیلی از او تجلیل کرده است. او جای خودش. علی را هم که الان محل کلام ماست، نصر بن صباح و کشی توثیق کردند.

آن که من خودم فهمیدم آن به مقدار مراجعه خودم، این کلاً این سه تا برادر که اسمشان این قدر نیامده چون نجاشی نوشته خب آقایان هم غالباً نیامدند. نجاشی نوشته چون ایشان مولف نیست، به خلاف برادرش سعد. لکن ایشان راوی است. آن را که من تا حالا فهمیدم در روایات این سه برادر، یعنی علی و محمد و صالح، اینها سه تا از اشاعره هستند، هم دوره های احمد اشعری هم هستند دیگر. یعنی دو تا هر دو نوه اول عیسی هستند، عیسی اشعری، عیسی بن عبدالله اشعری. پس در یک رتبه هستند. ظاهری که ما فهمیدیم این سه تا برادر به عراق آمدند، جزو کسانی هستند که از قم به عراق آمدند و مصادر اصحاب را به قم نقل کردند. مصادر کوفه بوده، بغداد بوده، مثلاً فرض کنید بصره بوده غیره بوده، البته در این مشایخ بصره الان ندیدم، مصادر اصحاب را به قم نقل کردند. اگر یاد آقایان باشد گفتیم ما یک لیستی را تهیه کردیم مجموعه مصادری که از عراق به قم آمده اینها را درجه بندی کردیم. این روایت علی بن سندی مثلاً در طبقه مثلاً فرض کنید یک مقدار پایین تر از ابراهیم بن هاشم است، درجه بندی، محمد بع است، صالح پیشتر از این دو تا، پایین تر از این دو تا. یک به اصطلاح درجه بندی می شود کرد برای ارزیابی مصادری که اینها به قم آوردند. می گویم چون از این زاویه بررسی نشده، اگر آقایان خواستند بررسی بکنند این زاویه را بررسی بکنند. یعنی به جای اینکه بروند دنبال علی بن سندی یا علی بن اسماعیل، چون بعضی وقتها هم علی بن اسماعیل از او نام برده شده، بروند دنبال آن اشخاصی که بعد از اینهاست. دقت کردید نکته چه شد؟ چون خودشان که مولف نیستند. مثلاً علی بن

سندی عن ابن ابی عمیر، اگر این مقدماتی را که ما تا اینجا گفتیم درست باشد، یعنی معنایش این است که یک نسخه از کتاب ابن ابی عمیر به قم آوردند. چون ما این را توضیح دادیم کتاب، چون این نکته خیلی جالبی است چون به این نحوه بررسی نشده است.

چون این آثار مقداری در قم خودشان تولید داشتند. کرارا عرض کردم بعضی افراد از همین خاندان حتی زمان امام صادق (ع) به مدینه آمدند از خاندان اشاعره. اشاعره در اینجا چون جدشان عرض کردم وقتی به دنیا آمد پرمو بود بدنش، بلانسبت عوام فارسی مثل خرس بود، خیلی بدن پرمو بود، اصطلاحاً به او می گویند اشعری یعنی پرمو. اشعر به این معنا یک قبیله ای است در یمن اشعری ها اسم آن غیر از ابو الحسن اشعری که صاحب مذهب است.

علی ای حال مختصری ما داریم از اشاعره که آمدند به مدینه به اصطلاح ما تولید علم. اینها از امام (ع) مستقیم شنیدند. لکن تولید علم ما اصولاً کوفی است یعنی عراقی است. بعدها آن که بوده در اول قرن دوم بود، بعدها در اول قرن سوم عده ای از قمی ها آمدند به عراق برای نقل میراث. خب این میراث ها در قم آمد، رویش کار کردند، تنقیح کردند، بررسی کردند، کار خوبی هم هست. یکی از این میراث ها همین کتاب ابن ابی عمیر به این نسخه است. روشن شد این تمام مقدمات را گفتیم. پس در حقیقت از علی بن سندی هم ما از نجاشی یا شیخ چیزی نداریم. خوب دقت بکنید. منحصرأ توثیقش الان در کتب رجالی ما منحصر شده به توثیق نصر بن صباح. می خواهم معیار علمتان را خوب دقت بکنید. الان منحصر است به نصر بن صباح. و او هم منحصرأ از کتاب کشی. اگر آقای حاج شیخ اشکال نفرمایند که اغلاط کثیره دارد. ما الان طریقه مان منحصر به نصر بن صباح و کشی است. خوب دقت بکنید.

اما خود من ما از این مرحله رد کردیم، با تصویراتی که کردیم دیدیم درست است مطلب ایشان. آقای خوبی قبول نکردند، دوسه صفحه ایشان روا عن فلان روا عنه فلان، از این بحث ها که آیا راوی و مروی اش متحدند، یعنی دیدگاه آقای خوبی قدس الله نفسه این دوسه صفحه ای که نوشتند کلاً رجالی است. ما اصلاً دیدگاه را عوض کردیم، خودمان که مراجعه کردیم به احوالات این شخص، اولاً این مطلب درست است. ایشان علی بن اسماعیل و علی بن سندی است. بعد هم دو تا برادر دیگر برایش پیدا کردیم، غیر از یک برادر مشهورش که نجاشی هم اسم برده است. مجموعاً شدند چهار تا برادر. تا آن جایی که من می دانم در این کتاب های رجالی هم ندیدم کسی نوشته باشد، من ندیدم، حالا اگر کسی دیگر نوشته باشد یا من مراجعه نکردم.

پس بنابراین انصاف قصه هم حرف نصر بن صباح بد نیست، ما تعبدًا قبول نمی‌کنیم و انصافاً در مجموعه روایات علی بن سندی شأنش کم نیست. انصافش در مجموعه روایات. بله در کتب رجال فقط الان در کشی آمده، در برقی و اینها نیامده است. در کتب فهارس هم کلاً نیامده است چون مولف نبوده، برادرش فقط سعد آمده است. این سه تا برادر دیگر ذکر نشدند.

پس بنابراین با این مقدمات ما کاملاً شرح این روایت، محمد بن علی بن محبوب اشعری قمی، که ایشان از بزرگان قم است، در کتاب خودش نسخه‌ای از ابن ابی عمیر را ارائه کرده است. نسخه‌ای مال علی بن سندی. آن که الان برای ما مهم است ارزیابی نسخه است. چون ابن ابی عمیر مشهور است کتابش هم مشهور است. ظاهراً مشکل خاصی ندارد. نه ایشان، حتی ظاهراً محمد هم مشکل، یعنی در قم این سه تا برادری که غیر مشهورند، یعنی غیر اینکه نجاشی ذکر کرده، نه مشهور، حالا در قم دو تایشان مشهورند و یکی اشهر، علی اشهر است و محمد و بعد صالح. انصافاً ظاهراً مشکل خاصی ندارند. ما برخورد با مشکل خاصی در این سه برادر به لحاظ نقل مصادر ندارند.

به نظر من دیگر روشن شد کاملاً. کتاب، کتاب ابن ابی عمیر است، آمده به قم، نسخه هم نسخه علی بن سندی است. چون من سابقاً توضیح دادم، نسخ متعددی از کتاب ابن ابی عمیر وجود دارد. این نسخه می‌گویم ما خیلی تأیید نداریم جز کلام نصر بن صباح که توثیق کرده، تأیید فراوان، اما شواهد خود ما مراجعه شخصی خود ما از مجموعه‌ای که ایشان نقل کرده ظاهراً قابل اعتماد بوده، جزو مجموعه قابل قبول در قم بوده است.

س: چرا پس در نوادر قرار دارد محمد بن علی

ج: شاید مثلاً در بقیه نسخ ابن ابی عمیر نبوده، شاید از این جهت در نوادر قرار گرفته، شاید، احتمال دارد.

عن جمیل بن دراج عن محمد بن مسلم و زراره، چون جمیل هم صاحب کتاب است، به احتمال قوی از کتاب جمیل باشد اصلش. قالاً سمعناه يقول، البته ضمیر حدیث مضمّن است اسم امام برده نشده، جوائز العمال لیس بها بأس، عرض کردم حدیث از منفردات شیخ طوسی است و از منفردات کتاب نوادر المصنف یا مصنفین، لکن اگر این متن درست باشد، جوائز العامل لیس بها بأس، درست باشد، یعنی جوازی که شما از عمال می‌گیرید، عمال یعنی کارمند. عرض کردم الان در زبان عربی عامل یعنی کارگر، یک کتابی هست العمل بحقوق العامل فی الاسلام، کار و حقوق کارگر در اسلام. عامل الان در زبان عربی به معنای کارگر است. از نظر اقتصادی خب می‌دانید تفسیر اقتصادی کارگر غیر از کارمند است.

ج: عمال آنجا همان به معنای کسانی که می خواهند کار بکنند در حدیث رسول الله (ص).

جوائز العمال، این عمال در اینجا عامل، عامل السلطان، مرادف با کارمند است. البته کارگر هم شاید بوده مثلاً در دستگاه بوده می رفته کاری را انجام می داده، لکن عمال مراد کارمند است. لیس بها بآس.

به نظر ما حدیث سندش مشکل ندارد. البته این که چرا محمد بن علی بن محبوب در نوادر آورده شاید در نسخ مشهور ابن ابی عمیر نیاورده، شاید، نکته اش اینجاست.

س: این جزو ۴۶: ۲۷

ج: نه بعید است، آن مال چیز است، بعد هم آن مسئله است، سوال و جواب است، این سوال و جواب نیست.

س: جوائز می گیرند یا می دیدند؟ جوائز که خودشان دریافت می کنند عمال، ظاهرش این است نه اینکه به کسی بدهند.

ج: خب آن که خودش در دستگاه دولتی است دیگر.

س: این محط بحث است

ج: یعنی آن از شاه می گیرد مثلاً از خلیفه می گیرد؟

س: ظاهرش جایزه ای است که آنها می گیرند دیگر

ج: علی ای حال می گویم مگر ظاهرش این است که ما می خواهیم بگیریم، بحث این است که یک شیعه می خواهد بگیرد. ظاهرش این طرف است نه آن طرف. به قول یکی از رفقا می گفت ما یک، صحبتی بود که مثلاً کسی در مشهد آن ایامی که مسجد گوهرشاد، یکی از دوستان می گفت ما یک فامیل داریم سرباز بود در آن زمان، لکن در آن طرف بود، جزو تیر زن های به بهلول بود، نه جزو این طرف ها بود. چون این خیلی مهم است، این طرف بود یا آن طرف بود. مثل لشکر عمر سعد در کربلا.

علی ای حال ظاهرش جوائز العامل را ما می خواهیم بگیریم. ظاهرش که این طور است.

علی ای حال این بحث الان که روایت این طوری است کمی متشنس ابهام دارد به لحاظ مضمون. خب دو احتمال همان طور که ایشان فرمودند. لکن این روایت جزو بحث های مهم اهل سنت است. اصلاً این روایتی است معروف از اهل سنت، هدای العمال سحت، یا

غلول باغین، اصلاً معروف است این بحث بین اهل سنت معروف است. هم حدیثش معروف است، احتمال هم می‌دهم جوایز به معنای هدایا باشد، احتمال می‌دهم.

آن بحثی که آنها دارند اصلاً این حدیثش هم معروف است. هدایا العمال سحت یا غلول، خیلی هم بحث دارند، اهل سنت این که عمل بشود به روایت یا نه؟ و مراد این است که اگر کسی رفت در جایی مثلاً استانداز شد، والی شد، آمر شد، کارمند شد، مردم برای او هدیه می‌آورند، خوب دقت کنید، مردم نه سلطان،

س: خب احادیث اهل سنت که از پیغمبر (ص) باید باشد، پیغمبر (ص) که چنین حرفی را نمی‌زند.

ج: چرا نمی‌زند؟ از کجا می‌دانید؟

س: مگر زمان پیغمبر (ص) عاملی غیر از پیغمبر (ص) بوده؟

ج: نه خب می‌فرستادند بعد

س: مثلاً کی می‌فرستاده؟

ج: مثلاً فرض کنید علاء بن حضرمین را به بحرین فرستادند.

س: شبهه‌ای نبوده که

ج: چرا خب به آنها هدیه می‌دادند. از پیغمبر (ص) این لذا بحثش است در آنها، که اگر کسی از طرف پیغمبر (ص) رفت یک جایی، مثلاً عامل زکات بود. یک کسی آمد یک گوسفند به او هدیه داد، غیر از زکات، یک گوسفند به او هدیه داد، دارد که پیغمبر (ص) گفت تو نگیر، اینها خیانت است. غلول یعنی دزدی از بیت المال، خیانت، غلول با غل، که در روایات هم هست جزو کبائر، غلول، البته گفته شده غلول خیانت در مغنم است، در خصوص غنیمت. چون یکی از مشکلات این بود دیگر غنیمت فراوانی که از جنگ می‌آوردند، بعضی چیزهای کوچکش را قایم می‌کرد در جیش. این را اصطلاحاً غلول می‌گفتند. کش رفتن از غنیمت را غلول به معنای مطلق خیانت هم هست، به خصوص خیانت در مغنم. از غنیمتی که از جنگ آوردند یک مقدارش را مثلاً دزدی بکنند. به این هم غلول می‌گفتند.

این عرض کردم اصلاً شما الان بزنید کتب اهل سنت حتی ۴۸: ۳۰ که تقریباً به قول خودشان شیعه زیدی هم حساب می‌شود، او هم

دارد اصلاً، این روایت معروف است اصلاً بحث معروفی است، هدایا العمال غلول سحت. پیغمبر (ص) به این معنا، اجازه بفرمایید من

اول توضیح فکر را بدهم. اگر کسی رفت جایی کارمند شد، والی شد، استاندار شد، مدیر کل شد، مردم عادی برای او هدیه آوردند قبول نکند. نه مراد، جوایز من السلطان که به ذهن ما رسید، یا جوایزی که عمال به ما می دهند که به ذهن ما رسید. اصلا این چیز دیگری است. آن وقت در مقابل عده ای می گفتند نه لیس به بأس. فلان والی رفت هدیه قبول کرد، پیغمبر (ص) کسی برایش هدیه آورد، خود پیغمبر (ص) قبول کرد. یک بحث مستقلی است در کتب اهل سنت. روشن شد؟ اصلا این زمینه دارد.

س: یک باب دارد

ج: اصلا باب دارد به قول ایشان.

عرض کردم بحث مستقل، بحث معروفی است حالا من نمی خواهم وارد آن بحث بشوم.

هدایا العمال غلول، هدایا الامرا هم دارد، هدایا العمال هم دارد. احتمال می دهم اگر درست باشد، این روایت ناظر به آن روایت اهل سنت، چون عرض کردم خود اهل سنت هم بحث دارند در آن. روشن شد؟ عده ای گفتند اگر کسی جایی کارمند شد، استاندار شد، مدیر کل شد، برایش مردم عادی خوب دقت کنید، هدیه آوردند، قبول نکند. چون در یک روایت هم دارد از عمر هم نقل شده از پیغمبر (ص) هم نقل شده، که یا رسول الله (ص) یا مثلا خطاب به عمر، این برای من هدیه آوردند، حالا پیغمبر (ص) فرموده باشند یا بعد هم او. گفت پیغمبر (ص) فرمودند به اینکه اگر تو در خانه ات نشستی بودی برایت هدیه می آوردند؟ به خاطر منصب بود. تو به خاطر منصب نه رشوه خود هدیه نباید قبول بشود.

در مقابل عده ای از اهل سنت گفتند نه، آن وقت قبول شواهد من جمله که خود پیغمبر (ص) هدیه قبول کردند. خب دیگر از پیغمبر (ص) که ما والی بالاتر نداریم که، خود پیغمبر (ص) قبول هدیه فرمودند. لذا این بحث در میان اهل سنت مطرح است، به قوت هم مطرح است. یک طرحی کسی که رفت جایی کارمند اداری در جایی بود، استاندار بود، شهردار بود، مردم عادی برای او هدیه آوردند قبول نکند. این غلول. غلول یعنی خیانت به غنیمت، خیانت به بیت المال یا سحت. در مقابل می گفتند این از روایاتی است که می خواهد بگوید جوایز العمل لیس بها بأس، خلاف آن روایت مشهور. لذا من احتمال می دهم حالا غیر از حالا در کتاب ابن ابی عمیر بوده یا نبوده، احتمال می دهم یا جوایز را به عنوان هدایا گرفته یا این همان روایت هدایا الامرا است، هدایا العمال است. عرض می کنم مرحوم شیخ طوسی منفردا آورده و ایشان زده به هدایایی که ما از عمال می گیریم. به این معنا زده است. لکن این روشن نیست. یا هدایایی که عمال از خلفا می گیرند. جوایزی که از خلفا می گیرند.

نه معنای اول خیلی واضح است نه معنای دوم. این هم راجع به

س: به رشوه بیشتر نزدیک است تا غلول

ج: خب تعبد است دیگر اگر باشد تعبد است. می گوید رشوه نیست آقا. می گوید من می دانم آمده آنجا گفته می خواهم به تو هدیه

بدهم. خب گاهی هم همین طور می شود. نمی خواهد رشوه بدهد، اصلا کاری هم به او ندارد، می گوید شما

س: ۳۴:۰۷

ج: خب همین دیگر آنهایی که می گویند لیس بها بآس می گویند اشکال ندارد خب. شما تأیید لیس بها بآس می فرمایید. آنها هم که

می گویند حرام تعبد. پیغمبر (ص) فرمود نگیرید. تعبدش که مشکل ندارد. جزو سنن پیغمبر (ص) کسی رفت در جایی کارمند شد، یا قاضی

شد برایش هدیه آوردند قبول نکند.

نمی دانم مطلب روشن است؟ اصلا این روایت فضایش یک فضای دیگری است. فضایش فضای هدایای است که

س: سحت همان که چیز

ج: اینجا که سحت ندارد، این ضدش است لیس بها بآس

س: این جوایز را نمی گوید

ج: حالا چراگاهی شده جوایز، بله جوایز را از سلطان می گیرند، راست است، جوایز را از بیت المال می گیرند. از غیر بیت المال صدق

جوایز مشکل است.

علی ای حال چرا، چون ایشان فرمودند چرا ایشان در نوادر آورده، شاید یک مشکلی هم سر متن حدیث بوده. متن حدیث خالی از

اشکال نیست. آن که الان به ذهن ما می آید یا باید باشد هدایا العمال یا جوایز به معنای هدایا است. و این خلاف آن روایت مشهوری

است، عرض کردم آن هم این جور نیست که همه علمای اهل سنت حرام بدانند، عده ای از آنها برگشتند گفتند حرام نیست. باید یک فکری

بکنم الان در ذهنم نیست، به نظرم بعضی ادعای نسخ در آن کردند، یا ادعا کردند مال شخص معینی بوده، امرای خاصی که رفتند. یک

چیزی جواب دادند چون من مسئله را خیلی وقت پیش نگاه کردم، الان حضور ذهن ندارم. دیشب هم نگاه نکردم مسئله را. اما این مسئله

رامی دانم بعنوانه مطرح است. لکن نه به این عنوانی که پیش ما مطرح است، نه جائزه السلطان. هدایایی که مردم به کارمندان دولتی می دهند پیغمبر (ص) فرمودند مطلقا ولو واقعا بدانی هدیه است، واقعا بدانی رشوه نیست، واقعا هدیه است، مع ذلک حرام.

س: این که نباید سحت باشد

ج: نباید شما فتوا ندهید، این ادعایش این است که

س: ۱۱:۳۶

ج: بله خب این روایت می گوید لیس بها بأس.

اهل سنت هم عده ای شان گفتند لیس بها بأس. در مقابل آنکه سحت یا غلول عده ای شان گفتند لیس بها بأس.

س: این جوائز احتمال را بر نمی دارد.

ج: احتمال؟

س: نفس جوائز این احتمال را که این جریان هدایا الامرا باشد را

ج: ملتفت نشدم

س: این که اینجا جوائز آمده، احتمال هدیه بودن را بر نمی دارد؟

ج: نه ظاهرش این است که مراد، اگر ظاهرش که اشاره به همان نزاع معروف است. یعنی این ظاهرش اشاره به همان حدیث است.

این را عرض کردم اینجا شما یک کلمه آمده، اینجا یک امر اجتماعی بوده از زمان پیغمبر (ص) تا امام صادق (ع) بحث بوده، عده ای

می گفتند هدایا العمال حرام است، پیغمبر (ص)، عده ای میگفتند نه اشکال ندارد. این که امام صادق (ع) می فرمایند لیس بها بأس، اشاره

به آن نزاع است. یعنی حضرت می خواهند بفرمایند نه اشکال ندارد. آن روایت از پیغمبر (ص) یا ثابت نیست یا مورد خاص بوده است.

اشکال ندارد کارمند هدیه بگیرد. یقین دارد هدیه است، اگر یقین داشته باشد هدیه است و هیچ جهت رشوه و فلان در کار نباشد، اشکال

ندارد. چون نوشتند خود پیغمبر (ص) هدیه می گرفت. حالا اگر مایل باشید می شود به کتب اهل سنت در این بحث نگاه بکنید. هدایا

العمال یا هدایا الامرا سحت.

س: نسبت تحدید که به ابن ادریس داده شده این را موید بگیریم که این روایت سرائر یک خرده

ج: اینجا سرائر نیست، اینجا شیخ طوسی در تهذیب است.

س: خب سرائر نقل می کند.

ج: نه نه شیخ طوسی در تهذیب دارد.

تصادفا این را ابن ادریس در سرائر نیاورده است. این حدیث را ابن ادریس نیاورده

س: خب شیخ هم برداشت نکرده، باب مکاسب آورده دیگر

ج: خب نه، چون در عداد آن روایات است ظاهرا به جوائز فهمیده است. دقت کردید؟ ظاهرا ایشان جوائز یا عمل به ما بدهند یا سلطان

به عمل بدهد به کارمندها بدهد. ظاهرا این طور فهمیده شیخ. اما عرض کردم آن که ما می دانیم با این روایت لیس بها بآس و عمل، اصلا

خب مطلب دیگری است کلا. مثلا عنوان هدایا الامرا یا هدایا العمال.

س: هدایا السلطان هم دارند اینها

ج: خب می گویم آن مراد هدایایی است که می دهند به سلطان یا به امرا یا غلول

دیگر وقت ما هم دارد تمام می شود. این حدیث را حالا مقدماتش را بخوانیم.

حدیث ششم: و باسناده عن احمد بن محمد یعنی اسناد شیخ طوسی، باز هم اینجاها منفردات شیخ طوسی است. عن احمد بن محمد

که ظاهرا ابن عیسی باشد. احمد بن محمد بن عیسی همین پسرعموی آن آقایی که گفتیم. عن الحسین بن سعید، این هم از کتاب های

بسیار خوب است، یعنی احمد اشعری از حسین نقل می کند. و حسین در اهواز بوده، فضالة بن ایوب از بزرگان کوفه است جلیل القدر

است، آمده به اهواز و عده ای از کتب را آورده به اهواز. این را چند مرتبه عرض کردیم. یکی سیف بن عمیره یا عمیره، این هم درست است

ایشان صاحب کتاب است. کتابش هم تا حدی مشهور بود.

شواهد ما نشان می دهد که اصلش از کتاب همین سیف باشد که در کوفه تدوین شده است. آمده به اهواز توسط فضاله و این روایت

توسط حسین بن سعید به احمد نقل شده است. مرحوم شیخ طوسی هم مستقیم از کتاب احمد. تاریخش خوب است، هیچ مشکل

خاصی ندارد. انصافا یکی از نکات خیلی مهم در روایت صاف، غیر از حالا وثاقت افرادی که هستند، خود تاریخ روایت است. ابوبکر

.....
حضرمی هم که خب این برادر علقمه است دیگر، علقمة بن، دعای علقمه که معروف است. چند دفعه عرض کردیم این بیچاره معلوم می شود این علقمه آدم بسیار خوبی بوده است. چون در آن روایت دارد که مخصوصا می گوید به صفوان گفتم علقمه این دعا را نقل نکرد، گفت من شنیدم. حالا در روایت داریم تصریح می کند که علقمه نقل نکرد، الان مشهور شد به دعای علقمه.

حالا خیلی هم خنده دار است، در خود حدیث تصریح شده که علقمه این را نقل نکرده، لکن خب دیگر در بین شیعه معروف شد به دعای علقمه.

به هر حال من فکر می کنم مرد خوش نفسی بوده، با اینکه نقل نکرده به اسم او مشهور شده است.

عن ابی بکر الحضرمی برادر ایشان است. این دو نفر از اهل یمن هستند، حضرموت هستند که بین حجاز و یمن است و هر دو برادر جزو شیعیان مخلص هستند. شواهد بر وثاقت هر دو هست. حالا دیگر نق نقها را خیلی...

س: استاد این احمد بن محمد و حسین بن سعید این از شیخ دارد از کتاب اشعری می گیرد یا از کتاب حسین بن سعید دارد می گیرد؟

ج: ظاهرش از کتاب اشعری است چون به اسم او ابتدا کرده است. ظاهرش این طور است.

س: ابوبکر برادر علقمه است؟

ج: بله، عبد الله بن محمد، عبد الله بن محمد و علقمة بن محمد. واقعا هم این چیز غریبی است، یعنی واقعا آدم هر چه فکر می کند چون می دانید دعای علقمه کتاب حدیث زیارت عاشورا، مصدر اول ما همین کتاب کامل الزیارات است که ایشان آورده است. ایشان دعای علقمه را کلا ندارد. اصلا هیچی راجع به امیر المومنین (ع) هم ندارد زیارت امیر المومنین (ع)، فقط خود زیارت عاشورا را متن آورده، علقمه را هم نیاورده، حدود صد سال بعد که شیخ بوده قدس الله سره در کتاب مصباح، ایشان زیارت عاشورا می آورد که مصدرش هم با کامل الزیارات فرق می کند، متنش هم خیلی اختلاف دارد با متن مرحوم کامل الزیارات. ایشان دعای علقمه را اضافه می کند. دعای علقمه در نسخه مصباح آمده و خوبی اش این است که چون در یک کتاب آمده اختلاف نسخه ندارد. آن اولی خیلی اختلاف نسخه دارد با کامل الزیارات. دعای علقمه در اینجا آمده و از صفوان نقل شده است. این صفوان هم مراد صفوان بن مهران جمال است. حالا صفوان بیشتر پیش ما در فقه به صفوان بن یحیی می خورد. نه ایشان صفوان بن مهران جمال که شتردار بوده و به اصطلاح ما امروزی ها شرکت حمل و نقل داشته است. جمال نه اینکه مثلا چهار تا شتر داشته، شرکت حمل و نقل شترهایش را کرایه می داده، شرکت حمل و نقل به اصطلاح.

علی ای حال کیف ماکان در اینجا دارد. در آخرش هم تصریح می کند قلت لصفوان، که علقمه که این حدیث را نقل کرده دعای زیارت عاشورا، این دعا را با آن نقل نکرد، گفت من خودم از امام صادق (ع) شنیدم. آن وقت در کتاب به اصطلاح زیارات مال ابن مشهدی چیست اسمش کتاب معروف؟

س: مزار کبیر

ج: مزار کبیر.

در آنجا اضافه می کند که قبل از زیارت عاشورا حضرت زیارت امیر المومنین (ع) انجام می دادند. همین زیارت ششم که در کتاب مفاتیح به عنوان زیارت ششم است.

این باز در این کتاب آمده است. یعنی اینها سه تا مصدر هر کدام یکی اضافه کردند. اصل زیارت عاشورا در قرن چهارم است، مرحوم ابن قولویه در قرن پنجم، دعای علقمه به آن اضافه شده، در قرن ششم هم زیارت امیر المومنین (ع) به آن اضافه شده، یا هفتم.

علی ای حال عن ابی بکر الحضرمی قال دخلت علی ابی عبدالله، حدیث به لحاظ سندی خوب است. البته یک نکته ای هست که خوب چون کمتر در کتب فقهی ما متعرض می شویم، حالا خیلی هم نمی خواهیم مکشوف صحبت بکنیم، ببینید این مسئله طبیعتاً عرض کردم، غیر از حالا جهات فقهی اش و غیر از این جهات که ما در حق داریم برای بیت المال یا نداریم، عرض کردم در میان اهل سنت هم کسانی که شدید بودند علیه سلطه حاکم، نه فقط پول خلیفه را نمی گرفتند، کسی هم با خلیفه رفیق می شد، از او هم جدا می شدند.

در شیعه هم همین طور بود. مخصوصاً در این زمانی که این کتابها شروع شد به تالیف، حالا زمان کلینی نه، اما زمان صدوق مخصوصاً چون می دانید شیعه در بغداد دیگر سلطه دستشان بود، به اصطلاح، و لذا از اینها به شیعیان تندرو تعبیر می کردند، ۳۳۴ که بعد از کلینی است، و حدود چهار پنج سال شیعه بر بغداد مسلط شدند، خوب اینها سعی می کردند اشهد ان علی ولی الله را در اذان بگویند، اقامه بگویند، مسئله چیز را مطرح کردند، این دسته های سینه زنی، چون تا آن زمان شیعه در خانه ها همین جوری روضه خوانی بود، مثل امام صادق (ع). از سال ۳۴۲ یا ۴۴۴ شیعیان بغداد برای اولین بار در محله کهف که شیعه نشین بود، می آیند در بغداد در خیابان ها و سینه زنی می کنند. مثلاً یک چند سال دیگر می شود هزار و صد سال. چند سال دیگر نمی دانم ۳۴۴ یا ۴۲ است تاریخش یادم رفته است. خیلی اینها تندروی می کردند شیعیان بغداد به خاطر اینکه سلطه دستشان بود. مثلاً خلیفه را در سال ۳۵۲ وادار کردند عید غدیر را رسماً عید بگیرد. حالا خلیفه سنی، وادارش کردند که عید غدیر، زور دیگر، وقتی زور باشد، زور است دیگر. بالاخره وادارش کردند که عید غدیر بگیرد. عید غدیر قبل از

اینها توسط فاطمی‌ها در مصر حدود پنجاه سال پیش در مصر اولین بار در دنیای اسلام به عنوان عید رسمی دستگاه خلافت در زمان فاطمی‌ها بود. بعدش هم به خلفای بنی عباس رسید. البته آن زمان سه تا خلیفه بود. یکی در اندلس بود، او را نشنیدیم دیگر، آنها اموی بودند، از اموی‌ها نقل نکردند که عید گرفته باشند، اما از عباسی‌ها.

در مقابل شیعیان قم غالباً چون زیر سلطه ری بودند مخصوصاً این خاندان اشعری‌ها چون اینها سلطه سیاسی هم بودند، اصلاً نماینده سلطان در قم بودند. اینها طبیعتاً دو تفکر بود. احتمالاً مثلاً آنهایی که کمی تندرو بودند می‌گفتند اینها مثلاً ظالم هستند اینها فلان هستند، اموال اینها را نگیرید. اینهایی که باز در قم بودند، مثل همین احمد بن، این خودش نماینده سلطان است احمد بن محمد در اینجا. غرض اینها شاید مثلاً نظر مبارکشان به این بود که اشکال ندارد. احتمالی هم که ما دادیم شاید این سهل بن زیاد که احمد از قم بیرونش کرد و شهد علیه بالغلو، مرادش همین غلو سیاسی باشد. به اصطلاح امروز تقریباً مرادف کلمه انقلاب. اینها مثلاً سهل بن زیاد مخالف بودند و حاضر نبودند تسلیم سلطه ری بشوند. و خود شیعه مثلاً در قم حکومت ایجاد بکند مثل اینکه در بغداد دستشان است. این که مرحوم صدوق هم می‌گوید مثلاً مفوضه، ظاهراً مرادش از مفوضه شیعیان بغداد است که اشهد ان علی ولی، چون مفوضه یعنی غلات، ظاهراً مرادش از غلات، غلات سیاسی هستند که شیعیان در بغداد باشند.

علی ای حال این نکته تاریخی را هم می‌خواستم خدمتتان عرض بکنم که ما خب داشتیم دیگر. دو طرف را داشتیم. یک طرف که می‌گفته این بیت المال است، این مال مسلمان‌ها است، ما هم حق داریم، اشکال ندارد، دوران تقیه هم هست، بگیریم. یک طرف هم به شدت مخالفت می‌کردند. غرض به هر حال وجود مثل احمد اشعری قدس الله نفسه، محمد بن علی بن محبوب، و الی آخره، اینها گاهی می‌تواند تأثیرگذار به این جهت باشد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين